

# عاقبت پافشاری بر گناه!

اسمش بلعم باعورا بود و از اولیای الهی. مستجاب الدعوه بود و جایگاهی نزد پروردگار داشت با عبادتش، اما امان از لحظه ای که شیطان دست به کاری بزند ...

به گزارش پایگاه اطلاع رسانی نافذ آنلاین به نقل از پایگاه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان، امان از لحظه ای که شیطان دست به کار می شود و به هر طریق ممکن دل را به سوی خودش می کشاند. شاید اولش سخت باشد؛ چرا که هر چه دل فرد به خدا نزدیک تر باشد، کار شیطان هم سخت تر می شود؛ اما هیئات از زمانی که این دل اندکی نرم شود با شیطان! همان اندکی نرمش، می شود اولین پله سقوط و آدمی را تا تباهی می کشاند! بلعم باعورا فقط اندکی نرمش نشان داد و تا تباهی سقوط کرد!

تحولات روحی همانند تحولات جسمی به تدریج رخ می دهد؛ انسان در اثر اعمال صالح به تدریج به مقام قرب الهی می رسد و در اثر اعمال بد و اصرار بر گناه نیز به تدریج از عبودیت حضرت احدیت خارج می شود و تحت ولایت شیطان قرار می گیرد.

«ثُمَّ كَانَتْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَسَاءُوا وَالسُّوْءَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ - وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ!»  
«آنگاه فرجام کسانی که بدی کردند [بسی] بدتر بود [چرا] که آیات خدا را تکذیب کردند و آن ها را به ریشخند می گرفتند». (1)

اگرچه تمام گناهان از آن جهت که تمرد از دستور خداوند تعالی است، بزرگ است، اما با توجه به خصوصیات ذاتی و تبعات مختلف و آثار گوناگونی که در آن ها وجود دارد، می توان حدس زد که تمام گناهان با هم برابر نیستند.

گناه از آن جهت که مخالفت و سرپیچی از دستورهای پروردگار محسوب

می شود، بسیار زشت و ناپسند است و هیچ گناهی از این لحاظ کوچک نیست؛ چنانکه کسی نافرمانی خدا را کوچک بشمارد، مرتکب گناهی بس عظیم شده است.

## اثرات گناه در روایات

امام صادق علیه السلام درباره تأثیر گناه بر روح انسان فرموده است: «هنگامی که انسان گناه می کند، در قلب او یک نقطه سیاه پیدا می شود. اگر توبه کند، آن سیاهی محو می شود و در صورتی که توبه نکند و گناهان دیگری مرتکب شود، سیاهی اضافه می گردد تا جایی که تمام قلب را فرا می گیرد و دیگر راهی برای سعادت او باقی نمی ماند». (2)

امام علی علیه السلام نیز فرموده است: «منحرفان، شیطان را معیار کار خود گرفتند و شیطان نیز آن ها را دام خود قرار داد و در دل های آنان تخم گذارد و جوجه های خود را در دامان شان پرورش داد. با چشم های آنان می نگریست و با زبان های آنان سخن می گفت. پس با یاری آن ها بر مرکب گمراهی سوار شد و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد؛ مانند رفتار کسی که نشان می داد در حکومت شیطان شریک است و با زبان شیطان، سخن باطل می گوید». (3)

## قدم به قدم با پیامدهای گناه

شیطان ابتدا با وسوسه کارش را آغاز می کند و سپس آدمی را به گناهان کوچک و بزرگ می کشاند و سپس تخم گذاری می کند و بچه هایش را پرواز می دهد و در نهایت کار به جایی می رسد که زمام اختیار انسان را به دست می گیرد و به جای او تصمیم گرفته و او را اداره می کند.

رفتارهای ناشایست و گناهان به ویژه هنگامی که در وجود انسان ملکه و عادت شوند، مانع بزرگی برای درک وجود پاک او خواهند شد. کسی که به گناه عادت می کند، آلودگی گناه در جانش نفوذ می کند و گناه برای او ملکه و عادت می گردد؛ آنگاه این سد گناه، حجابی نفوذناپذیر در انسان ایجاد می کند و مانع رسیدن انسان به خدا خواهد شد و چه بسا با استمرار و پافشاری بر گناه، امکان زدودن چنین حجابی برای انسان وجود نداشته باشد؛ «خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «خداوند بر دل های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان نشان پرده ای است و آنان را عذابی

دردناك است». (4)

وقتی بر دل آدمی مٌهر نهاده شد و بر دیدگانش حجاب افتاد؛ یعنی دیگر نمی تواند از ابزارهای شناختی که در وجودش است، برای درک حقایق هستی بهره ببرد.

مٌهر نهاده شدن بر دل؛ یعنی مسدود شدن سرچشمه های معرفتی انسان. البته، چون همه کارهای جاری در هستی به لحاظی، به خدا نسبت داده می شود؛ از این روست که قرآن می فرماید: خدا بر دل ها مهر نهاده، وگرنه در واقع این گناهان و رفتارهای ناشایست خود آدمی است که سبب می گردد بر دل او مٌهر نهاده شود.

اینکه برخی می گویند می خواهند آدم خوبی بشوند و نمی توانند؛ از همین روست که اسیر شیطان شده و در حقیقت شیطان است که آن ها را اداره می کند؛ همانند فرد معتادی که تغییر ماهیت داده و مواد مخدر است که وجود او را اداره می کند!

### کلام آخر:

یادمان باشد شیطان هر کسی را با زنجیر خاص خودش می کشاند. بعضی هم که احتیاج به زنجیر ندارند، خود به دنبال او می روند و چه با سرعت هم می روند! اما وا اسفا بر عده ای که در اوج سیاهی، شیطان را به دنبال خود می کشانند!

حواسمان جمع باشد.

### پی نوشت ها :

1. روم: 10.
2. اصول کافی، ج2، ص 271.
3. نهج البلاغه، خطبه 7.
4. بقره: 7.